

ظهور میمون از

«انسان علیه خودش»

کفش «بوش علیه بوش»
جبر است یا اختیار؟

دکتر ناصر ناظم

در شروع مطلب چندین سوال را مرور می کنیم:

(Delete) زیرا عملاً از انتخاب آن محاسن صرفنظر می کنم. بنابراین فقط بی ارزش ترین چیزهای سمی (= همان عیوب دیگران) را بدروم سرازیر و تزریق کرده و متابولیزه نموده و بعنوان جزئی از وجود خودم در ساختار متافیزیکی و فیزیکی خودم بکار می برم، و در روزهای آینده بر طبق همان اطلاعات معیوبی که از دیگران بیرون کشیده و مورد توجه ام قرار داده و می دهم و بخودم تزریق می کنم، گوشت و استخوان و پوست و سایر بافتهای بدن ام طراحی و تولید میشوند و بعد از مدتی جسم فیزیکی ام همان عیوب را خواهد داشت، و من نیز مشابه و همانند همان افراد معیوب، معیوب ساخته میشوم (گوئی از انسانیت خودم به میمونیت نزول می کنم) زیرا: آدمیزاده طرفه معجونی است / از فرشته سرشته و ز حیوان.

راه درمان من ناظر از این توجهات غلط به عیوب موجودات جهان اینستکه اگر، بدلیل احساس رنجش و عناد و حسادت و ترس از دیگران و اشیاء، حاضر نیستم و یا عادت ندارم که به با ارزش ترین صفات و محاسن آنان و آنها توجه کنم حداقل بایستی به صفات با ارزش و محاسن خودم که از ودایع و مواهب الهی هدیه شده به من می باشند توجه و تمرکز مستمر کنم، و از آن صفات الهی تغذیه روحی نموده و آن صفات را متابولیزه کنم تا بر طبق همان صفات الهی با ارزش، گوشت و استخوان ها و پوست و روح و روان ام شکل گیری پیدا کنند. و با این روش به رشد و کمال خودم کمک و خدمت نموده و رو به جلو و بالا حرکت نمایم.

با یک نگاه اجمالی به آدمیان ۱۰۰ سال گذشته در سراسر جهان دو چیز را بطور همزمان (Synchronic) مشاهده می کنیم: (۱) - پیشرفت سریع السیر تصاعدی و فوق تصاعدی علم و دانش و سواد و تحصیلات و تکنولوژی در جهان اول و دوم در مقابل جهان سوم و حتی در جهان تک قطبی.

برای دقت و توجه عمیق به سوالات فوق الذکر و نظایر آنها لازم است بدانیم تک تک انسانها مانند من بصورت یک انسان آفریده شده اند. من انسان فاعل ناظری هستم که بنا به خواست یگانه مهندس و طیب هوشیار هستی به این دنیا آمده ام تا با ارزش ترین عناصر و اجزاء هستی را حتی المقدور نظارت کرده و به بینم و از آنها برداشت ذهنی خوشایند کنم و با قلم نگاه ام موجودات زیبایی خلق کنم و به تماشای آن زیباییان در بیرون از خودم به مشاهده ی پردازم (و بر طبق ذهنیات خودم به مشاهده ی تصاویر موجودات زیبای هستی که در ذهن ام خلق کرده ام به پردازم، و با بیان گزارشگونه آنچه که می بینم آنها را به همگان نشان دهم).

وقتی من ناظر فاعل عادتاً اشتباه می کنم (Deviation) و به ارزش ترین چیزهای سمی دشمنان ام (= عیوب دیگران) توجه مستمر می کنم عملاً همان صفات بی ارزش مخاطبانم را انتخاب و اختیار میکنم (Select) و بطور همزمان خودم را از با ارزش ترین چیزهای شفا بخش آنان (= محاسن دیگران) محروم می کنم

فراموش کرده و آنرا بلا استفاده ترک نموده و رها کرده اند. لذا به سبب عدم استعمال مغز راست، بصیرتشان (clairvoyance) رشد نکرده و چشم باطنی شان که «باطن بین» نیز هست نابینا مانده است. بهمین خاطر قدرت بینائی درونی یا بصیرت با چشم سرشان نسبت به دریافت امواج مربوط به محاسن موجودات دیگر از جمله محاسن خودشان تکاملاً از بین رفته است و کاملاً کور و نابینا شده اند. لذا فقط با دو عین (چشمان سر) شان می‌توانند ظاهر جهان ظاهری و مادی را به بینند و بجز ظاهر جهان واقعی (= ماتریالیستی) چیزهای دیگری را نمی‌توانند ببینند و بشنوند و نسبت به شناخت حقیقت جهان مادی و باطن آن کورند و ناهشیارند به ناهشیاری، نابینائی، و ناشنوائی خودشان و درنا آگاهی و جهل مرکب خودشان زنده اند اما زندگی نمی‌کنند ولی نمیدانند که زندگی نمی‌کنند بلکه فقط زنده اند. بیشتر از ۹۹٪ انسانها نسبت به ظرایف و لطافت و ریزه کاریهای جهان هستی نابینا و ناشنوا هستند و نمی‌دانند که این لطافت و ظرائف نامحسوس، از بیرون تا به اعماق درون شان نفوذ دارند و از رگهای گردن به آنان نزدیک ترند. لذا به این نابینائی، ناشنوائی، نادانی، و ناتوانی خود ناهشیار و نا آگاه و بی‌خبرند و لذا تصور می‌کنند که این ظرائف و لطافت مثلاً میدان کوانتوم و غیره اصلاً وجود ندارند. پس منکر این بخش‌ها خواهند بود. بنابراین این انسانهای نابینا و نادان و بی‌خبر و نا آگاه، الوهیت و معنویت راستین درون و بیرون از خود و نیز اتصال به «یگانه هوشمند کل» را انکار و نفی می‌کنند و لذا این افراد از نوع انسان فاعل و ناظر به کارهای خیر و نیک و خادمانه نبوده و نیستند. چرا؟ زیرا آنچه که یک انسان را به فرد ناظر آگاه و بینا و روحانی راستین تبدیل می‌کند و به بصیرت و روشن بینی (Clairvoyance) می‌رساند پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک است، که باید عملاً و قلباً قبول کند و بصورت یک عادت عملاً اجرا نماید تا در مرکز وجودش ریشه بداند. در غیر اینصورت با تظاهر و برتن کردن لباس خاص و شعار معنوی دادن نمی‌توان به مرتبه یک «روحانی روشن بین» (Clairvoyant) رسید. بعضی از آدمیان نا آگاه علاقمندند که به مراتب آگاهی برسند ولی راه را سهواً اشتباه انتخاب می‌کنند و پس از سالها طی طریق و سلوک به نتیجه مطلوب خویش نمی‌رسند زیرا که عقاید دروغین و خرافی را بعنوان ایده تئولوژی راستین تعیین کرده و پذیرفته اند و یا اینکه بمنظور فریب دیگران و سوء استفاده از مردم به این گرایش‌ها روی می‌آورند و بعد از مدتی نا آگاهانه و ناهشیارانه به مرحله ای از احساس میرسند و احساس می‌کنند بسیار معنوی و الهی شده اند و به یگانه هوشمند و عقل کل اتصال یافته اند و لذا خودشان را ملاک و محک برای سنجش و ارزیابی عقاید و باورهای دیگران قرار میدهند و به هر کسی که مشابه خودشان نباشد بر چسب کفر و الحاد می‌زنند و بجای عشق ورزی، کینه توزی می‌کنند و جنگهای ایدئولوژیک راه می‌اندازند در حالیکه ناهشیارند و نابینا و نمی‌بینند که گفتار شان پر از کلمات و جملات عاشقانه و محبت آمیز است اما اعمالشان وارونه شده‌ی گفتارشان می‌باشد بطوریکه ضد عشق و ضد مهر و محبت و ضد مردمان دیگر می‌باشد. این حالت بیماری امروزه در جوامع موجود

(۲) - پس رفت سریع السیر تصاعدی و فوق تصاعدی عشق و معنویت و معرفت و آگاهی و اخلاق که منجر به ظهور جوامع بدون عشق، همراه با جنگ و خونریزی و کشتار و خودکشی و تخریب در هر سه جهان. گویی میمونها از نسل انسانها متولد شده و میشوند!! راستی، چرا شرایط ارتباطات آدمیان در سراسر جهان روز بروز وخیم تر و بدتر از دیروز شده و میشود؟ چرا راهبران جهان اول و دوم و حتی جهان تک قطبی صفات الهی انسانی خود را فراموش کرده و به صفات میمونی رجوع کرده و از این همه پیشرفت سریع السیر فوق الذکر بجای حسن استفاده به سوء استفاده پرداخته و این همه وسائل ارتباط جمعی پیشرفته را برای فریب و انحراف مردم از عشق و معرفت و آگاهی از یگانه «هوشمند و عاقل کل» و اخلاق صحیح بکار برده و بکار می‌برد و با استفاده از وسائل کشتار جمعی (بجای ارتباط جمعی مهر آمیز) به کشتار جسم مادی (و شاید جسم غیر مادی) انسانهای سراسر جهان پرداخته و می‌پردازند؟ این سوالات و سوالات بی‌شمار دیگری دارای پاسخ‌های بی‌شماری هستند اما در این نوشته فقط به یک پاسخ بسنده می‌کنیم که:

کل این هستی واحد از یک انرژی عشق و مهر و محبت ناب که شدیداً حساس و هوشمند و تأثیر پذیر و تأثیر گذار است ساخته شده و میشود، که پس از تراکم و فشرده شدن بصورت موجودات مادی مختلف الشکل در نواحی مختلف کیهان در آمده و در می‌آید، و انسانها و من نیز در زمره آنان می‌باشیم. هیچ بخشی از این کیهان واحد نمی‌تواند با بخش دیگر آن دشمنی کند و فقط مجاز است دوستی کند. هر انسان دارای دو بخش کلی است:

۱- بخش مادی، مرئی، محسوس، و مشهود که در ارتباط تنگاتنگ با مغز چپ است. IQ و سواد و تحصیلات و علم و دانش و پیشرفتهای تکنولوژیک به آن مربوط می‌باشد

۲- بخش غیر مادی، نامرئی، نامحسوس، و نامشهود که در ارتباط تنگاتنگ با مغز راست است. EQ و عشق، علاقه، عاطفه، توجه، معنویت، اخلاق، معرفت و آگاهی الهی بآن وابسته است.

آدمیان جهان در طی ۱۰۰ سال گذشته بیشتر با مغز چپ و IQ آن کار کرده و از آن استفاده نموده اند و بهمان میزان اما با نسبت معکوس و وارونه ای با مغز راست (EQ-۱) کار کرده اند یعنی از مغز راست بنحو صحیح و کافی استفاده نکرده اند بلکه به نحو ناصحیح و نا کافی از آن سوء استفاده کرده اند و یا اصلاً از آن بهره برداری نکرده اند لذا عشق، معنویت، معرفت، آگاهی و اخلاق را فراموش کرده اند، و از آنها فاصله گرفته اند، و خود حقیقی شان را (که گوئی در مغز راست شان قرار دارد)

بر سیاره زمین بصورت یک اپیدمی شایع است .

چرا ما آدمیان توهمات ذهنی مان را حقیقت می پنداریم و بزور به دیگران تزریق می کنیم ؟

چرا ما انسانها در شعار و گفتار مان حرفهای زیبا و پر از عشق و مهر و محبت می زنییم ولی در عمل و کردارمان دقیقاً وارونه شده‌ی حرفهایمان را به اجرا در می آوریم ولی ناهشیار و نابینا به این تضاد موجود بین گفتار و کردارمان هستیم ؟ چرا من انسان که بعنوان یک ناظر به این جهان متولد شده ام ، ناظر به اعمال نیستم و غالباً نسبت به اعمال غیر ناظر و نابینا و ناهشیار هستم ؟ و اصلاً نمی بینم که اعمال ام وارونه شده‌ی گفتارم می باشد ؟ در جواب باید گفت که اینگونه سوالات پاسخ های مختلفی دارند که اینجانب از آن میان به یک پاسخ آن می پردازم :

من انسان ریشه های عمیقی ارثی از انسانهای گذشته (ژنهای نیاکان متوالی ام) در بدن فیزیکی ام دارم که همراه این ژنها خاطرات پندار و گفتار و کردار آن نیاکان را نیز به ارث برده ام که آن خاطرات (بر خلاف معنی ظاهری یشان) کاملاً زنده اند و مانند ژنهایم به ادامه زندگی خود مشغولند و معمولاً اثرات خودشان را از طریق تمرکز در ذهن نیمکره راست مغزم (شایع در حدود ۹۰٪ آدم ها) بر سراسر وجودم اعمال می کنند . ژنها و خاطرات همراه آنها که (قبل از ازدواج والدین ام و پیش از تشکیل اولین سلول بدن فیزیکی من در رحم مادرم) قرار بوده وجود من را بسازند اطلاعات عظیمی را از گذشته های دور در خود جمع آوری کرده اند و بعداً من را بوجود آورده اند . در میان این اطلاعات کهن موجود در ساختار بدن من حداقل ۲ جزء موجود نیست : اولاً چشم ذهن و دلم باز نیست و همچنان بسته و نابینا است و لذا قدرت بصیرت زیبا بینی ، زیبا اندیشی ندارم . ثانیاً : درمیان اطلاعات کهن ذخیره شده در ساختمان کوآتومی و جسم من ، خاطراتی از موجودات و حوادث و اتفاقات زیبا و نیک و خیر و خوب وجود ندارند و یا تعدادشان بسیار اندک است ، و در نتیجه این دو نوع فقدان ذکر شده ، من نوعی فعالیت زیبا بینی ، زیبا اندیشی که منجر به تولد عشق میشود را فراموش کرده ام ، و یا اصلاً یاد نگرفته ام و یا اینکه عشق را آموخته ام و بیاددارم ولی جریان آنرا از اعماق ذهن ناهشیار و قلبم به بیرون قطع (Cut) می کنم و عشق را می کشم تا به دیگران نرسد ، یا اینکه من اصلاً عادت ندارم عشق خلق کنم و به موجودات کائنات الهی ابراز عشق و دوست داشتن کنم مبادا از ابراز عشق من سوء استفاده کنند . بنابراین نفرت تولید می کنم تا مورد سوء استفاده قرار نگیرم !! اما دیگران را بانام « حسن استفاده » مورد « سوء استفاده » قرار دهم . این کار من (یعنی تولید نفرت) را دیگران دریافت می کنند و مانند ماشین تکثیر به کثرت می رسانند که منجر به اپیدمی کینه ، انتقام ، تنفر و جنگ گردیده و مرگ عشق فرا میرسد و یگانه نتیجه نهائی آن مرگ سیاره زمین و انسان فرا میرسد که از تشدید پارگی لایه ازن بمراتب وحشتناک تر است .

بر رسانه های ارتباط جمعی جهان (Mass Media) که بر طبق « قانون اختیار » به انتخاب موضوعات خود می پردازند » و از

جمله این نشریه واجب است که از زیر ذره بین گذاشتن (zooming) و پرداختن به مطالب جنگ ، کشتار ، فیلم های پلیسی و جنگی ، مقایسه افراد فعلی با قبلی ، کسب افتخار و اقتدار از راه نشان دادن آمار زیادتر میزان کشته های حریف ، فحاشی و طنزهای گوشه و کنایه آمیز به حریف مقابل که تولید احساس رنجش و عناد و تحریک ضمیر ناهشیار در انسانها می کند ، پرهیز شود . زیرا قانون ضمیر باطن آدم ها « قانون جبر و اجبار » است که مطابق با آنچه در مقابلش قرار گرفته است و با استفاده از نیروی بیکران هستی هوشمند ، به تخریب عظیم و فاجعه آمیز می پردازد . راه درمان بیماری کینه ورزی اینستکه هر نوع رسانه ارتباط جمعی به مطالبی بپردازد که نشان دهنده روش های گوناگون مهربانی و محبت و کمک و خدمت به هموعان موجود در این هستی یگانه می باشد ، زیرا که : « بنی آدم اعضای یک پیکر و حاصل از یک گوهرند » و لذا در این گوهر واحد که مولد پیکر واحد است بخشی بنام « دشمن » توسط خداوند یکتا خلق نشده و مخلوق این « یگانه عقل کل » نیست بلکه مخلوق توهمات مغز ما انسان ها است و بس .

این مغز توهم زای انسان است که توهم « زمان » را خلق کرده و به اتکای آن برنامه ریزی می کند . تغییراتی مرگبار و فاجعه آمیز که در طی تاریخ بشریت روی کره زمین افتاده ، غالباً ساخته و پرداخته اشتباهات و توهمات همین ذهن و مغز انسان بوده و خواهد بود که غالباً مخرب بوده و میباشد . ذهن و مغز ، توهمات ساخته و پرداخته خود را حقیقت پنداشته و ناآگاهانه و مصرانه تمایل دارد توهماتش را به ذهن دیگران تزریق کند و آنان را وادار به قبول عقایدش نماید .

در سطور قبل به مرگ سیاره زمین و انسان اشاره شد ، پس لابد باید به تولد سیاره زمین و انسان اشاره کرد که گفته اند تقریباً حدود ۴/۵ میلیارد سال قبل اتفاق افتاده است ولی آنگونه که داروین پیشنهاد کرده است انسان از نسل میمون بوجود آمده ، که به صحت و سقم آن نیز کاری ندارم ولی آزمایشاتی که بر روی فیزیولوژی رفتار در میمون ها صورت گرفته است نشان میدهد که میزان احساس رقابت ، حسادت ، عصبانیت و خشم و پرخاشگری و کینه ورزی و تنفر در میمون فوق العاده زیاد است بطوریکه اینگونه میمونهای خشمگین با چنگ و دندان خود بدون استفاده از وسائل مکانیکی و داس و چکش و تفنگ) می توانند میله های کلفت آهنی قفس خود را شدیداً کج کنند و حتی ایجاد شکستگی در بعضی از میله های قفس خود بنمایند . بشر امروزی دارد به سمت همین حالات احساسی عاطفی منفی میمونها و هیجانها مخرب حرکت می کند (زیرا از مهر و مهربانی و عشق و عاطفه مثبت انسانی خویش تخلیه شده و میشود) گوئی جهان هستی شاهد ظهور

بین برده و شفا میدهند. بعنوان مثال می توان از مسیح (ع)، یا سنت فرانچسکو (یک روستائی ایتالیائی معاصر مولوی) نامبرد نام برد یا شری ساتیاسای بابا (در روستای پوتا پارتی هندوستان) بصورت یک منبع تولید انرژی نورعشق و مهربانی استکه دامنه این میدان انرژیائی عشق ساطع شده تا چندین متر دورتر از دیوار بتونی مجاورش ادامه و گسترش می یابد. این پژوهش را یک فیزیکدان آمریکائی محقق که اعتقادی به خدا ندارد (Atheist) بر روی حدود ۱۰۰ نفر از این نوع انسانهای به «روشن بینی» رسیده از جمله فرد فوق الذکر انجام داده و نتیجه را به اطلاع مجمع فیزیکدانان آمریکا رسانیده است. او بیشترین وسعت گسترش میدان انرژیائی نور عشق را همراه با رنگ ویژه ای در سای بابا مشاهده نموده است.

بطور کلی بدون در نظر گرفتن نوع بینش های مذهبی و قومی و نژادی انسان ها، هر شخص دارای یک قسمت جاودانی موسوم به گوهر الهی است که تن دوم و نامرئی او محسوب میگردد که میتواند وجود «الهی انسانی» خود را بصورت یک ژنراتور «عشق الهی» درآورد. در مراسم «با جان» که در حضور شخص فوق الذکر انجام میشود و سرودهای حاکمی از «سپاسگزاری از خداوند» را با موسیقی و نشاط و شادی اجرا می کنند، میدان انرژیائی افراد حاضر وسیع تر و قوی تر میشود. (اینان از هرگونه غم و اندوه و گریه و تضرع اکیدا پرهیز می کنند.) جسم فیزیکی خستگی پذیر انسان موسوم به تن اول در اثر خستگی روزانه به خواب میرود و تناوب خواب (دشارژ) و بیداری (شارژ) را تجربه می کند ولی این گوهر الهی موجود در انسان موسوم به «تن دوم» خستگی ناپذیر است و لذا به طور شبانه روزی و مستمر و بدون وقفه همیشه شارژ و بیدار و فعال است و اصلاً به خواب (دشارژ) نمی رود و به خواب نیازی ندارد اما وقتی جسم فیزیکی به خواب میرود این گوهر الهی از محدودیت های روز مره ای که جسم فیزیکی برایش فراهم آورده است آزاد و رها میشود و همچنان فعال تر شده و بیداری اش ادامه می یابد. آنچه را این گوهر الهی با چشم بصیرت خودش می بیند و در زمان بیداری همیشگی اش مشغول تماشایش میشود در حقیقت «دیدن در بیداری» همین گوهر الهی است اما جسم فیزیکی بر طبق فرهنگ لغاتش این دیدن را به «دیدن در خواب» یا «خواب دیدن» یا «رؤیا دیدن» معنی می کند. این گوهر الهی در این بزرگواران فوق الذکر کارهای خارق العاده ای را انجام داده و میدهد که می تواند به دورترین نقاط هستی با سرعت مافوق نور حرکت کند و از اشیاء و اماکن مختلف دیدن کند و با اشخاصی خاص مذاکره کند و بآنان اطلاعاتی بدهد و از آنان اطلاعاتی را کسب کند. گاهی این گوهر الهی بطور بدون زمان (Timeless) یعنی بطور همزمان (Synchronously) یعنی بدون مصرف زمان (= بدون تأخیر فاز) با دورترین نقاط هستی تبادل اطلاعات می کند و بقول معروف اینها همه جا هستند و از همه چیز باخبرند و همه چیز را می بینند و می شنوند که مربوط به این قدرت بیکران گوهر الهی وجود اینان است که منبع پرتو افشانی انرژی عشق است و می تواند که براحتی از حجاب زمان و مکان (که در حقیقت حجاب

میمون از نسل انسان می باشد زیرا همه انسان «اندیشه» است ولسی وقتی «اندیشه انسانی و الهی» از مغز انسان خارج شود و بجای آن «اندیشه میمونی» جایگزین شود میتوان با نظریه داروین مخالفت نمود که پدیده «داروینیسیم معکوس» (Reversed Darwinism) در حال اجرا می باشد گوئی میمون از نسل انسان بوجود آمده و می آید.

در وجود انسان علاوه بر «اندیشه» که یک موتور مولد یا جنراتور عظیم (Generator) مسلط بر تمام وجود وی می باشد، جنراتورهای مختلف دیگری وجود دارند که بطور اتوماتیک در تمام عمر، انواع انرژی های حامل اطلاعات ویژه را از خود به بیرون تراوش و ترشح و ساطع می کنند. این ژنراتورها در نقاط ضربان ساز قلب، مغز، بصل النخاع، غدد داخلی و... تعبیه شده اند که با پربودهای ویژه خود بطور مستمر در خواب و بیداری به کار خویش مشغولند. کل وجود انسان مانند یک کپی مشابه وجود خالق می باشد و بصورت یک ژنراتور عظیم و بیکران و یگانه خلق شده است که همان ژنراتور انرژی عشق می باشد.

فرماندهی این ژنراتور در ذهن ناهشیار و نیمکره راست ۹۰٪ انسانها مستقر است و می تواند از خودش فرکانس های انرژی عشق و یا کینه ساطع کند. اگر عشق ساطع کند «انسان الهی» است و اگر کینه افشانی کند «انسان شیطانی» یا همان «انسان میمونی» می شود. اما اکثریت انسانها بدلائل متعدد مذکور در صفحات قبل اشتباهاً آموخته اند که مانند حیوانات درنده، و میمونها از خودشان انرژی تنفر و کینه ساطع کنند که برای خودشان و دیگران اثرات بیماریزا دارد. اما این روش اخیر بر خلاف مصالح الهی انسان است که بسیاری از رادیو تلویزیونها و نشریات به این کار دامن می زنند و بطور واضح و اکثراً مرموزانه شمله آتش قهر و کین میمون صفثانه را بمنظور نیل به مقاصد و اهداف خود در ذهن و اندیشه انسانها روشن تر می کنند. ولی خوشبختانه تعداد بسیار قلیلی از این وسائل ارتباط جمعی نیز وجود دارند که به آموزش و معرفی عشق و خدمت می پردازند (آدمیزاده طرّفه معجونی است / از فرشته سرشته و ز حیوان). ضمناً افراد هوشمند قلیلی که بر ناهشیاری ضمیر ناهشیار خویش آگاهی پیدا کرده اند آگاهانه و مستمرأ به ضمیر ناهشیار خود و دیگران عشق را آموزش داده و در ضمیر ناهشیار خود عشق ورزی را ثبت و ضبط (save) می کنند و می کارند. این افراد به آگاهی رسیده از ضمیر آگاه و سلولهای عصبی نیمکره چپ مغز خود پندار و گفتار و کردار خادمانه و عاشقانه را نسبت به اجزاء هستی تولید (Genenerate) و تقدیم می کنند و بصورت یک موتور «ژنراتور قوی نور عشق» درآمده اند که سایه ها، توهمات، تاریکی ها، بیماریها، فقر و فاقه ها، نفاق ها، درگیریها، و بسیاری از معضلات بشری را از

توهم زمان و مکان است که توسط ضمیر آگاه دو لایین خلق میشود (عبور کند . از آنجائیکه مغز چپ و ضمیر آگاه مربوطه اش از محیط فیزیکی بیرون آگاهی دارد اما از ضمیر نا آگاه بی خبر و نا آگاه است و نا آگاه است از اینکه آنچه به صورت پندار و گفتار و کردار انجام میدهد بطور کامل در ضمیر نا آگاه ثبت و ضبط (save) میشود و در آینده (این دستگاه ضبط ضمیر نا آگاه) مجدداً آن کارها را از خود بروز میدهد (Replay) و از راه ضمیر آگاه مغز چپ بر جسم و امور و روابط محیطی اش اثر می گذارد . لذا بایستی این فایل های ذخیره شده (Saved Files) در ضمیر نا آگاه را پاکسازی و تزکیه نمود و روح و روان و ذهن مغز را از وجود اطلاعات اشتباه و نا خوشایند و بیماریزا پاک نمود . لذا با استفاده از TM، مدی تیشن، یوگا، تجسم خلاق، نیایش و ستایش (بجای نكوهش) دعا، نماز، عبادات، سرودهای ستایش آمیز از مبداء خلقت، باید خود را بصورت یک جنراتور منشاء خیر و برکت، عشق و مهر و محبت، کمک و خدمت، سلامت و شفا، ثروت و سعادت و موفقیت در آورد و بدینگونه عشق مرده را دوباره زنده کرد . عشق زنده شده نیز بسیاری از چیزهای مرده را زنده می کند و بدینوسیله فرد از حالت میمون مرده و بی احساس به انسان زنده و با احساس عشق تبدیل میشود و شاید داروین نظرش این بوده است که از درون حالت میمونی، انسانیت زائیده شده و بیرون آمده است ولی بنظر اینجانب همین انسان وقتی احساس عشق ورزی را فراموش کند به میمون مبدل میشود و میمون از درون انسان ظهور می کند (= داروینیسیم معکوس).

رسانه های گروهی در ۸۷/۹/۲۴ یک صحنه پرتاب ۲ لنگه کفش را به سوی رئیس جمهور آمریکا (آقای جورج بوش) نشان دادند. بعضی از سوالات مطرح شده بدین قرارند :

س ۱ - این ۲ لنگه کفش از کجا آمدند ؟ س ۲ - شخص پرتاب کننده چه کسی بود ؟ س ۳ - شخص مورد هدف پرتاب چه کسی بود ؟ س ۴ - آیا می شد جلوی این حادثه را گرفت ؟ س ۵ - چرا این اتفاق افتاد ؟ جبر بود یا اختیار ؟ س ۶ - اختیار و جبر این اتفاق دست چه کسی بود ؟ س ۷ - آیا پاداش یا کیفر اعمال بی شمار امثال اینگونه انسانها و مابقیه انسانها فقط در ۱-۲ لنگه کفش خلاصه میشود ؟

تذکر مهم : من نویسنده ای این مطالب هرگز بخودم اجازه نمی دهم راجع به شخصیت، ملیت، مذهب، آداب و رسوم و ... اشخاص منجمله آقای بوش، کوچکترین اظهار مثبت یا منفی بنمایم و لذا از داستان ایشان که به جهانیان نشان داده شده است میخواهم برداشت مفیدی که برای همگان آموزنده باشد، مطرح بنمایم .

جواب س ۱ - خود « بوش » این ۲ لنگه کفش را در گذشته های دور و نزدیک (با صدور دستورات خشونت بار علیه موجودات زنده) پرتاب کرده است . بدلیل آنکه همه موجودات (از جمله نویسنده، شما خواننده گرامی، و نیز آقای بوش و امثالهم) از یک منشاء واحد بسیار جاندار و هوشمند خلق شده ایم، هنوز هم بیکدیگر اتصال نامرئی داریم، ولی نمی دانیم و یا نمی خواهیم بدانیم که از ازل تا ابد بهمیدیگر متصل

هستیم . لذا بدلائل واهی مثل ملیت، شخصیت، زبان، نژاد و قوم، پست و مقام، تحصیلات، ثروت، مذهب و ... خودمان را از بیکدیگر جدا می بینیم . بنابراین خودمان را مافوق و دیگران را مادون خود می دانیم . پس بنابراین مذاهب و ملیت های دیگر را مورد اهانت، تحقیر، زندان، و کشتار قرار میدهیم، غافل از آنکه تک تک ما موجودات زنده و غیر زنده همان صفات مبدا هوشمند مشترک را با خودمان به همراه داریم و دیگر موجودات مانند آینه عمل می کنند . بنا براین نیات و اعمال گذشته، پس از برخورد با آینه جهان هستی، امروز در زمان حال به خودمان بر میگردد . و اعمال و نیات زمان حال ما پس از تابش به آینه جهان بیکران در زمان آینده به ما باز تابش نموده و به سوی ما باز می گردند تو درس عبرتی بزرگ و مهم برای کلیه انسان ها ی این کره خاکی می باشد.

جواب س ۲ - شخص پرتاب کننده کفش ها خود « بوش قدیمی » بود که در زمان حال فوق الذکر به درون روح یک خبرنگار عراقی حلول نموده و به هیجان و فعالیت در آمده است .

جواب س ۳ - شخص هدف مورد پرتاب کفش ها نیز خود « بوش امروزی » است .

جواب س ۴ - اصلاً نمی شد جلوی این حادثه را گرفت کمالینکه با وجود شدیدترین تدابیر امنیتی پیشرفته، این خبرنگار عراقی ضارب بوش و روح هر دو نفرشان از قوی ترین فیلترها و صافی های امنیتی دولت آمریکا و عراق عبور کرده بود و جزء دوستان خودی و بی خطر محسوب شده بود . جواب س ۵ - این اتفاق نتیجه اجرای قانون اجبار و جبر حاکم بر این طبیعت بسیار دانا و توانا است که مقدر می کند نیات و اعمال هر کسی به خودش بر گردد (و بینندگان این فیلم این بازگشت را پاداش و یا کیفر اسم گذاری کنند). البته آقای « بوش » مثل مابقیه انسانهای کره زمین که با قدرت « اختیار » آفریده شده ایم مختار است که « خیر » یا « شر » را اختیار و بآن توجه کند . و آنچه را اختیار و انتخاب نموده و در مورد آن تفکر، تکلم نموده و در مورد آن به گفت و شنود پرداخته و به سمع و نظر خود و دیگران رسانده است، جبراً همان به سوی خودش بازتابش می کند . لذا همان را به سوی خودش جذب می کند . آقای « بوش » در گذشته در انیشه اش خود را مافوق جهانیان و بقیه را مادون خود تلقی کرده و تلاش کرده است دیگران را مطیع خودش کند لذا به « شر » فکر کرده است، و جبراً همان نگرش ها و لذا اندیشه هایش به سوبش سرازیر شده است . و این یک درس بسیار عالی و مهم و بزرگ برای همه ما انسانهای روی زمین می باشد .

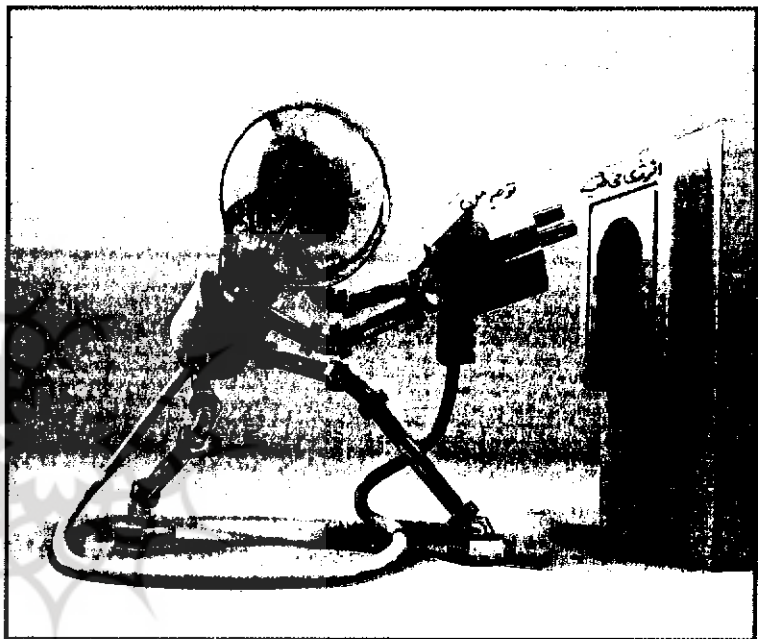
جواب س ۶ - اختیار، در دست هر انسان (مثل بوش، من، یا

شروع این کار با تکرار ۱ کلمه آغاز میگردد. با ۱ کلمه تکراری می توان بر ۱ زبان ۱۰۰ گرمی مسلط و غالب و حاکم شد و با این ۱ زبان ۱۰۰ گرمی می توان بر ۱ مغز ۱۰۰۰ گرمی و بر ۱ جسم ۱۰۰/۰۰۰ گرمی غلبه و فرماندهی و مدیریت نمود. این کلام و کلمات اند که عصای معجزه گر ما انسانها می باشند که ۱ کلمه بر ۱ زبان ۱۰۰ گرمی، ۱ مغز ۱۰۰۰ گرمی، ۱ جسم ۱۰۰/۰۰۰ گرمی فرماندهی می نماید. ۱ کلام مانند زخمه و مضرابی بر تارهای دستگاه موسیقایی مغز و بدن می نوازد. پس باید تلاش تشویق آمیز نمود تا نشریات، و مسائل ارتباط جمعی و روابط کلامی و نوشتاری و فکری خود را از کلمات و تصاویر حیات بخش الهی پر نمایند. (نه آنکه با کلمات و تصاویر مهلک میمون صفتانه برنامه ها و اوراق خود را پر کنند یا پر کنیم) زیرا

امروزه کلمات، و تصاویر کشنده و مهلک شیطانی و حیوانی و میمونی بسیاری از جاها (خصوصاً وسائط ارتباط جمعی دنیا) را پر کرده اند. بر همگان واجب است که نشریات، نوشتجات و رادیو تلویزیون ها و ماهواره ها و دست و زبان خود را از هرگونه بد اندیشی، بدبینی، بدقلبی، بد تینتی، و مرگ خواهی (که سمی مهلک برای الوهیت و انسانیت هر گوینده است) پاک کنیم و از اندیشه بد و بدگونی از دشمنان (زنده یا مرده) خود به پرهیزیم تا انشاء... روزی عشق در جوامع انسانی مجدداً زنده شود، زیرا من انسان مانند همه انسان ها به چیزی که در جلویم قرار میدهم تبدیل میشوم. لذا وقتی هر نوع چیزی و هر نوع شخصی را که در جلویم قرار میدهم و بآن مخاطب توجه یانگاه عینی یا ذهنی طویل المدت میکنم، موجب تاکید میشوم که از انرژی مخاطب ام شارژ شوم و من به همان مخاطب ام تبدیل شوم. بطوریکه آن مخاطب

ام تبدیل بیک شیئی فکری در من یعنی به اندیشه ام تبدیل میشود و من نیز همان اندیشه ام (= مخاطب ام) می باشم (رجوع به شکل زیر) بنابراین من انسان جبراً باید با احتیاط کامل مواظب انتخاب مخاطبانم بوسیله ابزار چشم عین و چشم ذهن ام باشم. لذا من جبراً مواظب مخاطبانم (= اندیشه هایم) می باشم و با دقت زیاد فقط مخاطبان نیک (= پندار نیک) را بر می گزینم که بسیار ارزشمند هستند و غالباً مخاطبی بسیار نیک و مقدس و اهورائی یعنی « عقل کل هستی » را انتخاب (= نگاه) می کنم، گوئی نیکی، بخشش، سعادت، سلامتی را انتخاب می کنم و به این ترتیب مخاطبان بد از ذهن و اندیشه ها یم بیرون انداخته میشوند که فراموششان می کنم و به بیرون از خودم می بخشم، تا در وجودم « نه باشند » و من را « نه رنجانند » و من « نه رنجم ». « نه رنجش = بخشش » تو باین ترتیب، با طلب کمک از تو هوشمند متعالی و نامرئی، خودم را تحت تعلیم و تربیت تو هوشمند متعالی و خودم قرار میدهم که هیچ استادی قادر به انجام آن نیست تا مرا اینگونه تعلیم و تربیت کند. ■

شما) می باشد اما برگشت آن اجباراً به سوی همان انسان خواهد بود. جواب س ۷ - یکی دو لنگه کفش باز گشته به سوی « بوش » که از نظر ظاهر عینی و فیزیکی بسیار کوچک و جزئی می باشد دارای باطن متافیزیکی نامرئی ولی بسیار وسیع و عظیم است که برای ما تماشاچیان، نامرئی است ولی برای او مرئی است. « بوش » در همان چند ثانیه که ضربات کفش ها به سویش روان بود حتماً دیده است که چقدر لنگه



کفش های بینهایت بیشمار را طی سالهای حکومتش بصورت انواع بمب ها بر سر موجودات غیر زنده و زنده ی سراسر زمین ریخته است. اما « بوش » آنچه را در عالم ذهن اش در طی چند ثانیه دیده است باز مشاهده تمام فیلم زندگی خصوصی اش بوده است اما به کسی نگفته است که چه چیزهایی را دیده است ولی احتمالاً بعداً خواهد گفت: « این حادثه چکیده ای از روز قیامت بود که در همین دنیا بر پا شد، این حادثه ظاهراً بسیار مختصر، دارای باطنی بسیار عظیم است و مانند آنستکه یک دنیای عظیم و بیکران متشکل از مجموعه پرتوهای نوری به یک عدسی محدب برخورد کنند و همه آنها در یک نقطه جمع میشوند و به یک نقطه تبدیل میشوند، و این یک نقطه در حقیقت یک نقطه نیست بلکه یک دنیای بیکران و عظیم از مجموعه بینهایت نقطه است که حاوی همه نوع اطلاعات و همه چیزها است. »

امید است که برای تک تک ما آدمها، خالق هوشمند این درس عبرت را به تفصیل آموزش دهد، آمین

تکنیک عمل نگاه و پندار نیک برای زنده کردن « عشق » :